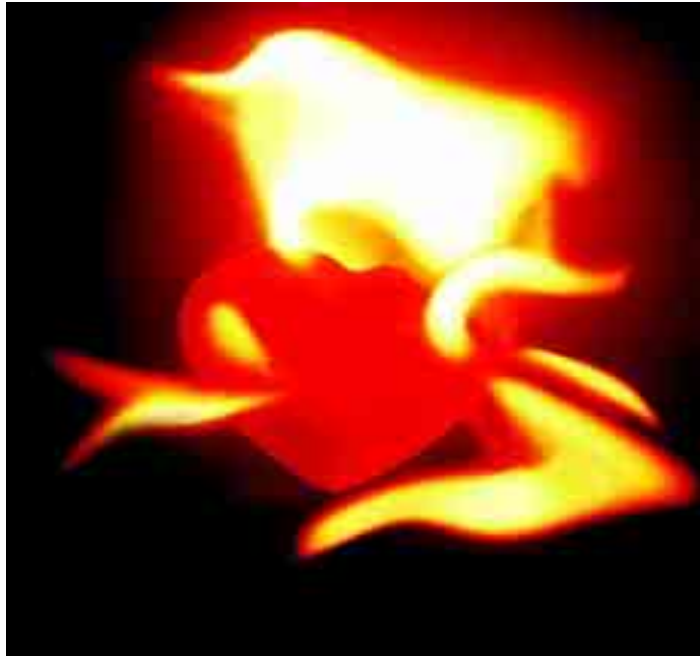


داستان زندگی

عشق گمشده



پدر آهسته حرکت می کند. فرصتی پیدا کرده ام که بیرون رانجامش کنم. همیشه به جاده های سبز جاده چالوس علاقه زیادی داشتم. ام به همین خاطر پدر تسلیم خواسته من شده است. سال آخر دبیرستان هستم و تعطیلات نوروز فرصتی است تا خستگی ها را از تنم بیرون کنم.

خیلی راه مانده تا به ویلا برسیم. آنقدر خوشحالم که بچه های خاله ام و دیگر اعضای خانواده مادری ام را می بینم که نمی فهمم چطور به شمال می رسیم.

خاله جلیو می آید و چمدانم را می گیرد.

- همایون اتاق اختصاصی بالا برای تو. در آن راحتی باش.
- پدرم که حسودی اش شده می گوید:
- کاش خاله من هم زنده بود.
- همه می خندیم و خاله با من تا بالا می آید و آرام می گوید:
- مطمئن هستم که اینجا خیلی به تو خوش می گذرد. آخر قرار است مهسا و پدر و مادرش هم بیایند.

وارد اتاق که می شوم از پنجره دریا را می بینم. چشم انداز آنقدر زیباست که یک لحظه دلم نمی خواهد چشم از این دریای آبی و مه و آن جنگل و این همه زیبایی بردارم. یکی دو ساعت مانده به تحویل سال نو که مهسا با خانواده اش از راه می رسند دوباره همان شور و حالی که از کودکی با دیدن مهسا در وجودم برپا شده بود، عوفاً به پا می کند.

فصل امتحانات است و تمام فکر و ذکر من به امتحانات، اما گاهی مهسا تلفنی با من حرف می زند و درددل می کند.

می دانی به چه فکر می کنم؟

- خوب معلوم است که نه.

- به اینتنه بین من و تو هزار کوپر قرار گرفته

است.

- نه این طورها هم که می گویی نیست. من در امتحانات قبول می شوم و بعدش...

میان حرف می دود.

می روی سربازی و بعد هم دنبال کاری باید بیفتی و...

می شنم. پدرم که تا نتیجه ها را اعلام کنند آن وقت برای تو و همه روشن می شود که همانوقت کیست.

امتحان ها که تمام می شود، بلافاصله در شرکت عمویم شروع به کار می کنم بعد از مدت کوتاهی انگار دلم طاقتم نمی آورد و یک روز بی مقدمه به مادر می گویم:

- مامان فکر کنم شده شد که در مورد چیزی با هم حرف بزنیم.

مادر نگاه می کند و می گوید:

- فکر کنم بدانم چه حرف می خواهی بزنی ولی اگر فکر می کنی که درست می گویم لطفاً اولاً در موردش حرف زن.

ولی اینامان!

- از این قلعه از سرما خیلی زیاد است.

ولی او همی.

ولی او بر قلب و روح تو حکومت می کند ولی تو آن باید به جای فکر کردن به او به درس و... فکر کنی. به آینده ات خوب فکر کن.

اصرار می کند.

ولی مادر من این دلایل شما را قبول ندارد.

مادر با عصیانیت فریاد می زند.

چرا نمی خواهی بفهمی. چرا لجبازی می کنی. پدرت هم مثل من مخالف است. کاری نکن که پدرت بولبویت بایستد و خیلی چیزها را به رویت بیاورد.

از جا بلند می شوم.

مادر همیشه همین طور بوده آید وقتی حرفی منطقی ندارید بیازم می زنی ولی این بار به همه پیش فریب دادن من باید کاری را در که این مورد صلاح است انجام دهم.

حوم را در اتاقم زندانی کرده ام. مادر به اصرار بعد از چند ساعت می آید.

در را باز کن باید تو حرف بزنی.

خیلی گرسنه ام. سیر گریه ام تا بریده است بالاخره در را باز می کنم.

خاله و دایی آمده اند. خاله با سینی غذا و آب وارد اتاق می شود و کنارم می نشیند.

این کارها چیست؟ یا کمی بخور تا حالت جا بیاید.

حوصلم ندارد. رها می کنی.

عمویم هم از راه می رسد.

- خجالت بکش پسر کارت را رها کرده ای و گوشه ات کز کرده ای؟ پس کار و مسؤولیت تو چه می شود؟
- دیگر مزخرف کار نمی کنی.
- عموز خانم می خواهد که تنهاییمان بگذارد.

او می گوید:

ولی فکر می کردم نخواهی در آپارتمان من زندگی کنی آخر بعضی از مردها دوست ندارند...

حرفش را قطع می کنم.

- به نظر من بین من و تویی نیست. من هرچه داشته باشم به تو تعلق دارم.

دوستش دارم و می خواهم با او ازدواج کنم. هیچ دلیلی هم بر اینم اهمیت ندارد. عمو عصبی است.

- عقلت کم شده. ولی روزی می آید که پشیمانی ات را ببینم.

به قرص و لیوان و مرگ پناه می آورم. نمی دانم کجا هستم ولی وقتی چشم باز می کنم مهسا بالای سرم ایستاده است آنقدر گریه کرده که چشمانش متورم است.

پدر و مادرش بالای سرم می آیند ولی پدر و مادرم گوشه اتاق ایستاده اند. پدرش می گوید:

- دخترم از این قدر دوست داشتی که به می خواستی بمیری؟ من دخترم را به تو می دهم و هر کاری از من دستم برآید برایتان انجام می دهم. پدرش ما را می بوسد و برایمان

دوستش دارم و می خواهم با او ازدواج کنم. هیچ دلیلی هم بر اینم اهمیت ندارد. عمو عصبی است.

- عقلت کم شده. ولی روزی می آید که پشیمانی ات را ببینم.

به قرص و لیوان و مرگ پناه می آورم. نمی دانم کجا هستم ولی وقتی چشم باز می کنم مهسا بالای سرم ایستاده است آنقدر گریه کرده که چشمانش متورم است.

پدر و مادرش بالای سرم می آیند ولی پدر و مادرم گوشه اتاق ایستاده اند. پدرش می گوید:

- دخترم از این قدر دوست داشتی که به می خواستی بمیری؟ من دخترم را به تو می دهم و هر کاری از من دستم برآید برایتان انجام می دهم. پدرش ما را می بوسد و برایمان

دوستش دارم و می خواهم با او ازدواج کنم. هیچ دلیلی هم بر اینم اهمیت ندارد. عمو عصبی است.

- عقلت کم شده. ولی روزی می آید که پشیمانی ات را ببینم.

به قرص و لیوان و مرگ پناه می آورم. نمی دانم کجا هستم ولی وقتی چشم باز می کنم مهسا بالای سرم ایستاده است آنقدر گریه کرده که چشمانش متورم است.

پدر و مادرش بالای سرم می آیند ولی پدر و مادرم گوشه اتاق ایستاده اند. پدرش می گوید:

- دخترم از این قدر دوست داشتی که به می خواستی بمیری؟ من دخترم را به تو می دهم و هر کاری از من دستم برآید برایتان انجام می دهم. پدرش ما را می بوسد و برایمان

دوستش دارم و می خواهم با او ازدواج کنم. هیچ دلیلی هم بر اینم اهمیت ندارد. عمو عصبی است.

- عقلت کم شده. ولی روزی می آید که پشیمانی ات را ببینم.

به قرص و لیوان و مرگ پناه می آورم. نمی دانم کجا هستم ولی وقتی چشم باز می کنم مهسا بالای سرم ایستاده است آنقدر گریه کرده که چشمانش متورم است.

پدر و مادرش بالای سرم می آیند ولی پدر و مادرم گوشه اتاق ایستاده اند. پدرش می گوید:

- دخترم از این قدر دوست داشتی که به می خواستی بمیری؟ من دخترم را به تو می دهم و هر کاری از من دستم برآید برایتان انجام می دهم. پدرش ما را می بوسد و برایمان

دوستش دارم و می خواهم با او ازدواج کنم. هیچ دلیلی هم بر اینم اهمیت ندارد. عمو عصبی است.

- عقلت کم شده. ولی روزی می آید که پشیمانی ات را ببینم.

به قرص و لیوان و مرگ پناه می آورم. نمی دانم کجا هستم ولی وقتی چشم باز می کنم مهسا بالای سرم ایستاده است آنقدر گریه کرده که چشمانش متورم است.

پدر و مادرش بالای سرم می آیند ولی پدر و مادرم گوشه اتاق ایستاده اند. پدرش می گوید:

- دخترم از این قدر دوست داشتی که به می خواستی بمیری؟ من دخترم را به تو می دهم و هر کاری از من دستم برآید برایتان انجام می دهم. پدرش ما را می بوسد و برایمان

دوستش دارم و می خواهم با او ازدواج کنم. هیچ دلیلی هم بر اینم اهمیت ندارد. عمو عصبی است.

- عقلت کم شده. ولی روزی می آید که پشیمانی ات را ببینم.

به قرص و لیوان و مرگ پناه می آورم. نمی دانم کجا هستم ولی وقتی چشم باز می کنم مهسا بالای سرم ایستاده است آنقدر گریه کرده که چشمانش متورم است.

پدر و مادرش بالای سرم می آیند ولی پدر و مادرم گوشه اتاق ایستاده اند. پدرش می گوید:

- دخترم از این قدر دوست داشتی که به می خواستی بمیری؟ من دخترم را به تو می دهم و هر کاری از من دستم برآید برایتان انجام می دهم. پدرش ما را می بوسد و برایمان

دوستش دارم و می خواهم با او ازدواج کنم. هیچ دلیلی هم بر اینم اهمیت ندارد. عمو عصبی است.

- عقلت کم شده. ولی روزی می آید که پشیمانی ات را ببینم.

به قرص و لیوان و مرگ پناه می آورم. نمی دانم کجا هستم ولی وقتی چشم باز می کنم مهسا بالای سرم ایستاده است آنقدر گریه کرده که چشمانش متورم است.

پدر و مادرش بالای سرم می آیند ولی پدر و مادرم گوشه اتاق ایستاده اند. پدرش می گوید:

- دخترم از این قدر دوست داشتی که به می خواستی بمیری؟ من دخترم را به تو می دهم و هر کاری از من دستم برآید برایتان انجام می دهم. پدرش ما را می بوسد و برایمان

دوستش دارم و می خواهم با او ازدواج کنم. هیچ دلیلی هم بر اینم اهمیت ندارد. عمو عصبی است.

- عقلت کم شده. ولی روزی می آید که پشیمانی ات را ببینم.

به قرص و لیوان و مرگ پناه می آورم. نمی دانم کجا هستم ولی وقتی چشم باز می کنم مهسا بالای سرم ایستاده است آنقدر گریه کرده که چشمانش متورم است.

پدر و مادرش بالای سرم می آیند ولی پدر و مادرم گوشه اتاق ایستاده اند. پدرش می گوید:

- دخترم از این قدر دوست داشتی که به می خواستی بمیری؟ من دخترم را به تو می دهم و هر کاری از من دستم برآید برایتان انجام می دهم. پدرش ما را می بوسد و برایمان

دوستش دارم و می خواهم با او ازدواج کنم. هیچ دلیلی هم بر اینم اهمیت ندارد. عمو عصبی است.

- عقلت کم شده. ولی روزی می آید که پشیمانی ات را ببینم.

به قرص و لیوان و مرگ پناه می آورم. نمی دانم کجا هستم ولی وقتی چشم باز می کنم مهسا بالای سرم ایستاده است آنقدر گریه کرده که چشمانش متورم است.

پدر و مادرش بالای سرم می آیند ولی پدر و مادرم گوشه اتاق ایستاده اند. پدرش می گوید:

- دخترم از این قدر دوست داشتی که به می خواستی بمیری؟ من دخترم را به تو می دهم و هر کاری از من دستم برآید برایتان انجام می دهم. پدرش ما را می بوسد و برایمان

دوستش دارم و می خواهم با او ازدواج کنم. هیچ دلیلی هم بر اینم اهمیت ندارد. عمو عصبی است.

- عقلت کم شده. ولی روزی می آید که پشیمانی ات را ببینم.

به قرص و لیوان و مرگ پناه می آورم. نمی دانم کجا هستم ولی وقتی چشم باز می کنم مهسا بالای سرم ایستاده است آنقدر گریه کرده که چشمانش متورم است.

پدر و مادرش بالای سرم می آیند ولی پدر و مادرم گوشه اتاق ایستاده اند. پدرش می گوید:

- دخترم از این قدر دوست داشتی که به می خواستی بمیری؟ من دخترم را به تو می دهم و هر کاری از من دستم برآید برایتان انجام می دهم. پدرش ما را می بوسد و برایمان

دیدگاه

قانون و طرح زوج و فرد



رجیم فرشاد
کارشناس رسمی دادگستری در رشته وسایط نقلیه زمینی

دائمی کردن اجرای طرح نوبتی تردد اتومبیل های سواری شخصی در تهران به بهانه «اضطرار غیرقانونی است»، وضعیت ترافیک و تبعات منفی ناشی از آن در کشور ما یک ضعف ملی است. به نظر من دلیل اصرار چنین وضعیت اسفبار غفلت مسؤولان از اجرای برنامه های اساسی و ریشه ای و اجرای طرح های روزبازده، مقطعی و نادرست و بعضاً غیرقانونی است.

ایجاد محدودیت برای حرکت اتومبیل های سواری شخصی در تهران در سالهای قبل یکی دو نوبت به صورت کوتاه مدت به منظور کاهش آلودگی هوا و خروج از حالت بحران تجربه شده بود اما تشدید آلودگی در سال ۱۳۸۴ و اجرای عملی کردن آن مستمماً برای ادامه تا آخر سال شد. بر این اساس منتشره به نظر می رسد که خواهان زمان اجرا نامحدود باشد؛ تأکید بر اجرای همیشگی حل مشکلات ترافیکی را پیچیده تر خواهد نمود به طوری که نه تنها منظور از اجرای مقطعی زمان اضطرار را از بین خواهد برد بلکه سازمان مجری را که عوامل جزئیتر را تضمین و براندگی است از وظایف دیگر مبرا خواهد داشت. به ذکر چند دلیل اکتفا می کنم.

برای کاهش آلودگی هوا یا نباید منابع آلاینده وجود داشته باشند یا در صورت وجود کمتر تولید آلودگی نمایند منظور از اجرای این طرح این است که در مواقع اضطرار یا اضطرار محدودیت تردد برای تعدادی از اتومبیل های سواری

موتوسیكلت غیراستاندارد با کیفیت و ایمنی پایین و مصرف سوخت بالا چند کارخانه به اصطلاح زیرپله ای تعطیل شد تا جان هموطنان نجات یابد و مجبور به این همه واردات بنزین نباشیم؟

۳- چرا برآمده از راه خارج کردن خودروهای فرسوده در سال ۱۳۸۴ حتی به میزان یک دهم تعداد پیش بینی شده که از اصلی ترین منابع آلاینده هوا و ناامنی محیط ترافیکی هستند محقق نشد؟

۴- آنچه از متن قانون برمی آید لفظ اضطرار شامل تمام ماه یا فصول و یا سال نیست و مواقع محدودی را شامل می شود تعمیم موارد پیش بینی شده در قانون نحوه جلوگیری از آلودگی هوا برای غیر از زمان اضطرار مغایر با آزادی یاد مصرح در قانون اساسی است.

۵ - به موجب ماده ۴ قانون نحوه جلوگیری از آلودگی هوا مصوب ۱۳۸۳/۱۳/۲۴ ایجاد ممنوعیت تا حدودی محدودیت های موقت زمانی، مکانی و نوعی با برطرف شدن وضعیت اضطرار و کاهش آلودگی باید تمام شود اگر آلودگی دائمی است چه فرقی دارد که اتومبیل آلاینده در میدان تجریش یا خیابان پیروزی تولید



شخصی به امید روشن نشدن موتور آنها منابع تولید آلودگی موقتاً از کار بیفتند.

مخاطرات ناشی از آلودگی شدید و آگاهی مردم از بی آمدهای آن و انگیزه همکاری امکانگنا موقعیت در اجرا در کوتاه مدت تا رفع حالت اضطرار ممکن می سازد اما در رابطه با نامحدودکردن زمان اجرا سوالاتی مطرح است.

الف - آیا اجرای دائمی آن در مواقعی که اضطراری در پی نیست قانونی است؟

ب - آیا اجرای همیشگی آن همان نتایج اجرایی زمانی اضطرار را خواهد داشت؟

ج - در صورت اجرای همیشگی مشکل آلودگی هوای تهران حل و به مراحل بحرانی دست نخواهد رسید؟

د - آیا راه حل های قانونی، دارای تأثیرات دائمی و کم هزینه وجود ندارد؟

فقط به چند توضیح کوتاه بسنده می کنم.

۱- برای کاهش آلودگی هوا در رابطه با وسایط نقلیه موتوری قوانینی از جمله معاینه و آزمایش فنی وسایط نقلیه وجود دارد که تاکنون زیاد جدی گرفته نشده درحالی که در صورت اجرای کامل علاوه بر کاهش آلودگی موجب بالا رفتن ضریب ایمنی ترافیک شده و تقابل تصادفات را نیز به دنبال خواهد داشت.

۲ - تولید خودروهای دارای مصرف سوخت بیشتر و آلودگی بیش از حد استاندارد همچنان ادامه دارد مگر اتاق سواری پیکان که خط تولید آن متوقف گردید آلودگی ایجاد می کرد که موتور و دستگاه انتقال قدرت آن بر روی سواری دیگری نصب و تولید می گردد. از حدود یکصدو پنجاه کارخانه یا کارگاه تولیدکننده اکتراً

دستگیری باند سرقت خودرو در تبریز



گروه حوادث - تبریز خبرنگار «ایران»: اعضای باند چهار نفره یک باند زورگر در تبریز دستگیر شدند. سه مرد و یک زن که به عنوان مسافر گردش طعمه های خود را شامای خالی و خولت و از کشاندن به خیابان های خلوت و حاشیه شهر با جاقو تهدید کرده و پول های آنان را سرقت می کردند پس از ۲۲ ساعت دستگیر شدند.

یکی از خودروهای سرقتی این باند از سه ساعت که سابقه ۱۰ روز سرقت کرده و زندان دارد و از چهار ماه قبل از زندان آزاد شده است و زنی که با این باند همدم بوده و گرگنه طلاق می گیرد. رانندگان نقش خود را ایفا می کرده است. در صورت درست گرایه و پس از اینکه به محله خلوتی هدایت می کردند، زنی که

وی افزود: رئیس باند شخصی ۲۹ ساله است که سابقه ۱۰ روز سرقت کرده و زندان دارد و از چهار ماه قبل از زندان آزاد شده است و زنی که با این باند همدم بوده و گرگنه طلاق می گیرد. رانندگان نقش خود را ایفا می کرده است. در صورت درست گرایه و پس از اینکه به محله خلوتی هدایت می کردند، زنی که

فرمانده انتظامی آذربایجان افزود: